

باشاعر ایرانی

در لحظه

سرایش شعر

کفتم وگو با می می خلوتی

من فکر می کنم

در هر نسل، تعداد شاعران واقعی

از انگشتان دست تجاوز نمی کند

هر کسی به هر اندازه

باغوش و مستعد باشد

از پاکبیری بعضی چیزها ناتوان است

مثلاً شما نمی توانید

مشق به زبان را به کسی بیاموزید

نیز نمی توانید از آدمها بخواهید

خوابهای عجیب غریب ببینند

و نیمه شب برای نوشتن بیدار بنشینند!

شعر را چه گونه آغاز کردید؟

کاملاً غافلگیرانه. زمانی بود که دوره Arvon را

می گذراندم، حدود ۱۹ سال پیش. ناگهان شروع

کردم به نوشتن.

و بعد اولین دفتر شعرتان کی منتشر شد؟

سه سال بعد از نوشتن اولین شعر. یعنی بسیار

سریع تر از آن چه فکر می کردم. چنان جذب شعر

شدم که در همان سال اول، تصمیم گرفتم به

فعالیت های تئاتری ام خاتمه دهم و همه ذهنم را

روی شعر متمرکز کنم. البته نتوانستم وقتم را کامل

در اختیار شعر بگذارم و بگویم بعد از این خانه

می مانم و تمام ساعتانم را وقف خواندن و نوشتن

می کنم که البته بسیار ایده آل است. نه فقط ساعتی

را که در روز به فعالیت های تئاتری می پرداختم به

فعالیت های جنبی شعر اختصاص دادم که بسیار

وقتگیر است.

ریشه علاقه شما به شعر در چیست؟

ریشه این علاقه گمان می کنم در رابطه ویژه من با

زبان انگلیسی است. وقتی مرا در شش سالگی به

انگلیسی فرستادند من چارهای نداشتم جز آن که به

سرعت زبان انگلیسی بیاموزم زیرا برای هر کاری

محتاج حرف زدن بودم. زبان، هرگز برای من به

صورت امری طبیعی در نیامد و من برای همیشه از

لذت برخوردارم از موهبت مادرزاد «زبان مادری،

محروم ماندم زیرا بسیار سریع زبان فارسی را از یاد

بردم و هنوز که هنوز است هر کلمه ای که به ذهنم

حضور می کند، یا بر زبان می رانم، بی اختیار به ریشه

آن فکر می کنم و درباره چون و چندان آن می پرسیم،

طوری که گاه ایرانیان مقیم این جا تعجب می کنند و

این سؤال برای شان پیش می آید که چرا به جای

استفاده راحت و طبیعی از کلمات، مدام به معنی و

مفهوم آن ها فکر می کنم.

من در مقربسه، سعادت برخوردارم از آموزش آری

فوق العاده را داشته به نام Selincourt Aubrey

او عادت داشت رنگهای ابدیانه، ما را به دامان

طبیعت ببرد و در هوای آزاد برای ما شعر بخواند. به

همین دلیل، شعر برای من همیشه هوای تازه معنی

می دهد. صدای پرتدها و رقص تسنیم و امواج دریا.

آیا شعاری توانید زمان مناسب برای انتشار دفتر شعر

را تعیین کنید و آیا مجله داشتن در چاپ کتاب شعر

منجر به پیشمائی در سال های بعد نمی شود؟

حقیقتش را بخواهید چاپ دفتر شعر به مخدومی

سخت است و نشر یافتن به اندازه ای وقتگیر که

اولین فرصت همیشه بهترین فرصت است!

به عقیده شما، موفق شدن در عرصه نوشتن، تا چه

حد وابسته به استعداد است و تا چه حد وابسته به

همت و پشتکار یا حتی شانس؟

بی تردید من از کسانی نیستم که استعداد را شرط

اصلی موفقیت در کار هنری می دانند. صرفه داشتن

استعداد، راه به جایی نمی برد باید کار کرد. باید

سخت کار کرد و استعداد را پروراند و آن را متعالی

کرد در عین حال، بی بهره بودن از استعداد و قدرت

خلاقیت، می تواند شمره سال ها کار و کوشش و

مشقت را بی روح و بی حاصل جلوه دهد.

شما در یکی از اشعارتان، از درختی حرف می زنید که

آسمان را در آغوش خود دارد و خاک را در جانش آید

این درخت تمثیلی از خود شماست؟ شاعری اصل

همه جا و برای همه زبان ها؟

ما در زمانهای زندگی می کنیم که هیچ کس نمی تواند

از هیچ چیز مطمئن باشد. من تبعه انگلستان ام. پدر

بچه های من یک انگلیسی است اما در آخرین سفرم



به آمریکا به جرم زاده شدن در ایران در فرودگاه مورد بازجویی واقع شده و از من انگشتکاری شده درست مثل بقیه کسانی که از نظر آمریکا تیمه کشور درست و جلیبی نیستند به هر حال درست است که من در ایران به دنیا آمدم و تبعه انگلستان ام و یک شاعر انگلیسی به حساب می‌آیم اما در فضای تفرقی شعر، من همه چیز را به یکدیگر وابسته می‌بینم یعنی وقتی از دریچه شعر نگاه می‌کنم وجدتی باگستی میان کوچکترین ذرات هستی جاریست، آنقدر که معرفتی غیرقابل وصف که می‌توانیم آن را خدا بنامیم من احساس می‌کنم همه ما به جایی برسیم گفت که به آن تعلق داریم

چه عواملی شما را برای نوشتن برمی‌انگیزد؟
 عامل خاصی در کار نیست هرگز نمی‌توانم بگویم امروز شعری راجع به جنگ می‌نویسم یا شعری درباره سگ تا مجموعه جزئیات ذهن را شکل می‌دهند و معطوف موضوع خاصی می‌کنند که احساس می‌کنم وقت پرداختن به آن و ریختن در قالب کلمات شده است البته خواندن شعر دیگران گاهی بسیار تحریک‌کننده ذهن است و در زویرت همیشه فضاهای تازه‌ای را در ذهن من بیچار می‌کند شعر کشورهای دیگر با فرهنگ‌های متفاوت نیز

حد هماناگر پایین بیاید، او بتولد با شاعر به لحظه صراحتش شعر رجعت کند و تکیه ز نوشتن را در یابد. شاعر خوب، سریع و بی‌واسطه با مخاطبش ارتباط برقرار می‌کند.

عوامل فرعی دیگر منورند، مثل مدت زمان کافی. وقت بیشتر، به شاعر امکان می‌دهد که بر اعصاب خود مسلط شود و مخاطب خود را با آرایش بیشتری بپذیرد. اما عواملی که در این زمینه شما در سال ۱۹۷۷ آموزشگاه شعر را تأسیس کردید، آیا معتقدید شعر گشتن، آموختنی است؟

من فکر می‌کنم در هر نسلی، تعداد شاعران واقعی، از انگلستان دست تجاوز نمی‌کند. در همین حال معتقدم این دلیل نمی‌شود روش‌های پیروزش قابلیت‌های ذهنی را نیاریم. هر کسی به هر اندازه باهوش و مستعد باشد، از یادگیری بعضی چیزها ناتوان است. مثلاً شما نمی‌توانید عشق به زبان را به کسی بیاموزد. نیز نمی‌توانید از آدم‌ها بخواهید خواب‌های عجیب غریب ببینند و نیمه شب برای نوشتن بیدار نشینند!

در آموزشگاه شعر، رده‌های مختلف سنی وجود دارند که استعدادشان در سطوح مختلف است. من فکر می‌کنم مهارت‌های فطری افراد قابل تعمیم است. برای مثال فلون شعری مثل نظم آفرینی، قابل تدریس است. نیز کسانی که به ترجمه شعر علاقه‌مندند راهنمایی می‌شوند. بیشتر کسانی که به ما مراجعه می‌کنند، دوره‌های متعددی را دیده‌اند و مثال سطوح بالاتری هستند که در آن‌ها فعالیت مشاورتی و پیچیده‌تری ارائه دهد و شیوه‌های تفریق‌تری «دین» و «شینج» را به آن‌ها بیاموزد.

از نظر شما این جمله که «شاعران باید صدای خود را بیاموزند چه معنایی دارد»؟

فکر می‌کنم حرف درستی نیست که به شاعران گفته می‌شود. آن‌چه نادیده گرفته شده، صدای خود شعر است. این شعر است که باید صدای واقعی خود را بیابد. شاعرانی هستند که همه اشعارشان را با صدایی مشابه می‌نویسند و به رقم جاذبیت، عالم محدود و یکتاختی دارند. در مقابل شاعرانی داریم که شیوه‌های گوناگون شعری را می‌آزمایند و از باز

بسیار تاثیرگذار است. چه بسا نوشتن شعر را در حاتی شروع کنیم که دستم کاملاً خالی‌ست و هیچ چیز در سرم نیست اما میل شدیدی برای نوشتن احساس می‌کنم. کنش شدیدی برای پیوستن به چیزی مهیوم و نامعلوم در دیگر سو. فضای پیرامونم در این حالت، درخشنده و تلناک است.

غدغه‌های از شاعران، اخیراً این است که چه گونه می‌توان شعری نوشت که قابل اجرا هم باشد و در شب‌های شعر با شنونده ارتباط برقرار کند و بتواند خارج از خلوت، سپیدی کاغذ و نگاه خواننده، حس و حال خود را الهه کند. شما یکی از روش‌های شعر تعلیم می‌دهید اجرای شعر، نام دارد. لطفاً به ما بگویید عامل مهم در اجرای موفق یک شعر کدام است؟

عامل مهم به نظر من خوب بودن شعر است. من بسیار دیدام که شعرهای خوب، بناچار شده‌اند و شعرهای بد اما مسلط و با مهارت اجرا شده‌اند.

ایجاد ارتباط عاطفی برای اجرای خوب شعر اهمیت دارد البته این ارتباط عاطفی، فرمول ندارد و شاعر، آن را از طبیعتش کسب می‌کند. اگر خواننده میان خود و شاعر قساصی احساس نکند و قضا را صمیمی و همه‌دانه ببیند، ذهنش را برای درک شعر و فرود رفتن از سد کلمات، باز و راه را هموار می‌یابد. مهم این است که خواننده، خود را تا

قرار دهند، می‌ی اما بسیار متواضع است.

ن مروج ایرانی، فربه سبز رده (سستری)

در شعر می‌ی آسوزهای بی‌انتم از صداقت دلسوزانه فروغ، هشجاری صوفیانه سهراب، سرمستی پر ترفه‌ای، و صلابت روح انگیز شاملو، می‌ی هیچ اصراری برای توضیح دادن به خواننده انگلیسی زبان درباره کلمات فارسی که در شعرش به کار می‌برد ندارد. انگار این کلمات، از آسمان افتاده‌اند و مثل زبان طبیعت نهای به معنی کردن ندارد. کاروود شعر شده‌اند، آهنگ آن، و در ذهن و زبان مخاطب به آسانی زرمزه می‌شوند.

انتظار نترهای درباره می‌ی خلوتی

- مروج ایتالیایی Leonora Chiavetta: در آن شب شعر مهم تنها کسانی که من تعمیم به خریدن آن گرفتیم متعلق به زنی بود که صدای لطیف و کلمات قدرتمند داشت: مجموعه شعر آینه‌کاری از می‌ی خلوتی.
- دیوید پال، سرودیه تشریبه شعر Magam: این که می‌ی چه گونه می‌تواند در آن واحد سه آدم موفق باشد: شاعر، آموزگار و مدیر.
- مایرا ایشایر سرودیه تشریبه Worlds Making: دنیا شعر بر است از کسانی که اصرار دارند شما را با جزئیات کامل در جریان موفقیتهای خود

گذشتن پنجره و کوران ایجاد کردن، هراسی ندارند. آن‌ها می‌دانند هر شعری، هوای خود را می‌خواهد، سدی خود را البته استکالی که به وجود می‌آید این است که در هیچ طبقه و اسیب‌های جا نمی‌گیرند تا کارشان به سهولت مورد دآوری قرار گیرد و شناخته شود.

این که می‌گویند پیدا کردن ناشر برای خاتمه‌ها سخت‌تر از آقایان است تا چه حد راست است؟

خب، واقعیت این است که بعضی ناشران ترجیح می‌دهند با آقایان کار کنند چون خاتمه‌ها سخت‌گیرند. هنوز این تبعیض جنسی وجود دارد، به خصوص که اکثریت ناشران، سردبیران و منتقدان را آقایان تشکیل می‌دهند. بالا رفتن سن هم عامل مهمی است. حرف ندارد که خاتمه‌های شاعر در سنین بالای میان‌سالی، هرگز به اندازه شاعران مرد همین و سال خود مطرح نمی‌شوند. واقعیت این است که مثلاً برای مصاحبه یا آن‌ها سرودست نمی‌کنند! از شما اخیراً در مجموعه شاعران ضد جنگ که حاوی صد شعر بود، شعر جالبی به چاپ رسید، آیا خود را در مقابل مسائل سیاسی معتمد می‌دانید؟

دنیا ایده‌آل من دنیایی است که در آن شاعر ملزم به نوشتن درباره موضوع خاص نباشد. صرفه نوشتن شعر ضد جنگ نه کمکی به برقراری صلح می‌کند نه گرمای از کار فروخته شعر می‌شاید البته شعر نوشتن کار آسانی نیست شعر خوب در ذهن خواننده نقش می‌بندد و در فرهنگ آن سرزمین تأثیر می‌گذارد، ماندگار می‌شود. به علت جو سیاسی حاکم بر دنیا، شاعر ناچار شده از خود بپرسد: چرا نوشتن یک شعر خوب سیاسی که شبیه شعار نباشد آن قدر سخت است و چه‌گونه می‌شود شعر سیاسی خوبی نوشت که به خلوت ادماها راه پیدا کند؟ پیدا کردن جواب برای این سؤال که چه‌گونه می‌شود شعر سیاسی را تلطیف کرد تا به شعر ناب نزدیک‌تر شود، با یافتن این سؤال که چه‌گونه می‌توان شعر عاشقانه‌ای نوشت که جلوه‌ای متعالی از احساسات شخصی باشد تفاوتی ندارد. من شخصاً شعر شرقی را نمونه موفقی می‌دانم که در آن مرز درستی بین شعر شخصی (اعتزالی یا حدیث نفس) و شعر

سیاسی وجود ندارد. تعهد و خلافت باید تاز و بود ذهن شاعر را تشکیل دهند.

اخیراً ناشران از چاپ عکس شاعران، روی جلد یا پشت جلد جداً خودداری می‌کنند. به نظر شما چاپ عکس شاعر چه قدر اهمیت دارد؟

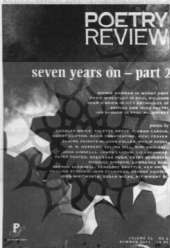
راستی اگر شاعر ۱۸ ساله و جذاب باشد چرا خوانندگان از آن حظ بصر محروم کنیم؟

بمنظر می‌آید ادبیات برای شما نوعی «خلاصی» باشد، و مطرح و فکندن با کلمات، بزرگترین مشق شما. می‌شود گفت کارگردانی (و نه بازیگری که همیشه از آن منتظر بودام)، نخستین عشق من بوده که عشق دوم شعر بر آن جبره شده است. اما کشفکنش واقعی من میان زندگی و ادبیات بوده است و من فکر می‌کنم بسیاری از نویسندگان این کشفکنش را درون خود احساس کرده‌اند. انگار وقت کافی برای هر دو پیدا نمی‌کنند. اما اگر شخص کامل زندگی کند چه‌گونه می‌توان توقع داشت نویسنده خوبی از آب درآید؟ در عین حال اگر به نیت آفرینش انبی و یافتن موضوعی خاص برای نوشتن، خود را به دست جریان زندگی بسپاری یعنی به قصد بهره‌برداری از لحظه‌های زندگی، آیا جان زندگی را از آن نگرفته‌ایم و خلقی در جریان طبیعی و زنده هنر و زندگی به وجود نیآورده‌ایم؟ با این همه نوشتن و خواندن به نظر من از عالی‌ترین جلوه‌های حیات‌اند کتاب خوب، میل ما را برای بهتر و عمیق‌تر زیستن زیاد می‌کند.

شعر شما به شدت عاشقی است. آیا این را خواننده باید نشانه‌اشکندگی شما بداند؟

من عطفوت را نوعی قدرت می‌بینم تا ضعف و شکنجگی بسیاری از خصوصاتی که ضعیف یا زبانه فرض شده‌ایم من قائل احترامند و آن‌ها را ناشی از قدرت و صلابت روحی می‌دانم. عشق در اشعار شما تجربه صبکیستی است، بوده و انده آن بیشتر نایکد دارند تا فراغت و سبکیابی ناشی از آن. بی‌زمانی و بی‌پرواکی شما بخشی مروهون زبان ساده و شفاف شعر شماست. شما کلمات را آزار نمی‌دهید. آن‌ها را به حال خود رها می‌کنید تا احساسات شما را به رشته تحریر کشند. اگر چه گاه

من شخصاً شعر شرقی را
نمونه موفقی می‌دانم که در آن
مرز درستی بین شعر شخصی (اعتزالی)
و شعر سیاسی وجود ندارد. تعهد و خلافت
باید تاز و بود ذهن شاعر را تشکیل دهند.



من عطفوت را نوعی قدرت می‌بینم تا ضعف

شکنجگی بسیاری از خصوصاتی که

ضعیف یا زبانه فرض شده‌ایم من

قائل احترامند و آن‌ها را

ناشی از قدرت و صلابت

روحی می‌دانم.

آن‌ها را گرفتار وزن و قافیه می‌کنید. چه نظری دارید درباره شاعرانی که به بهای از یاد بردن زندگی و بازی با کلمات شعر می‌نویسند؟

من فکر می‌کنم بازی با کلمات، مرحله‌ای از جان دادن به زندگی شعر است و زنده کردن لحظه‌ای که آن شعر در شما نقشه بسته است. بازی با کلمات نشاط‌انگیز است و مثل همه بازی‌ها نیازمند تمرین و مهارت است. اگر گاه شعر زوی سپیدی کافز مرده بنظر می‌رسد برای این است که فقط انگشت‌ها بازی می‌دهند و نه با دستی که باید ادامه قلب باشد و بخواید میان موضوع موسیقی شعر، هماهنگی مطلوب و ایجا کنید. شعر، آن بازی است که دو بازیگر لازم دارد: شاعر و خواننده و آن دو باید از تالاری و مهارت درگ متقابل برخوردار باشند.

چرا فکرمی‌کنید شعر در مدارس حائز اهمیت است؟ زیرا ارتباط تنگاتنگی میان شعر و کودکی هست. وقتی در سنین پایین هستیم به فطرت‌مان نزدیکیم و قاصداتی میان ما و طبیعت نیست. بچه‌ها می‌توانند ساعت‌ها مثل گربه‌ها به جایی یا چیزی حیره بمانند. آن‌ها به بازی قدرت تخیل از میزهای واقعیت می‌گذرند و در سرزمین رویاهایشان زندگی می‌کنند. بچه‌ها این کار را به اختیار انجام می‌دهند. کلمات ناخودآگاه نه مانند زبان بزرگان که می‌توان از آن‌ها خواست حالا نفس یک درخت و بازی کند و بی حرکت بماند. وقتی بزرگ می‌شویم راه‌های تقلید از برده‌های طبیعی را که زسلی داشتیم و از دست دادیم می‌آموزیم. به همین دلیل نوشتن و تمرین ما را به آن روند نزدیک می‌کنند.

شما با شجاعت و شهامت خارق‌العاده‌ای می‌نویسید. هیچ ابایی از نشان دادن خاکستر زیر کلمات ندارید. ناز و نهارتان را با خواننده قسمت می‌کنید. این سخن بزرگ شعر شجاست. این روزها اکثر شاعران از حدیث نفس می‌گریزند. نقاب بر چهره می‌زنند. از زبان سوم شخص سخن می‌گویند. شما اما از خود خودتان حرف می‌زنید. آیا معتقدید شعر باید شخصی باشد؟ ایوب مکرر بر غیر شخصی بودن شعر تأکید می‌کرد اما سرانجام در دوزخ احساسات شخصی‌اش فرو افتاد. من شخصاً شیفته دلبال کردن رقبای هستم که به

درون شاعر راه می‌یابد و خود واقعی او را به ما نشان می‌دهد. شما چه نظری؟

من اگر از خودم ننویسم نمی‌دانم از کجا باید شروع کنم. بسیاری از شاعران زن، حرف زدن از خود را طبیعی و اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. من خود را به شعر غنایی محدود کرده‌ام و این محدودیت به من آزادی وسیعی داده است. به هر حال برای همه نوع شعر مخاطب وجود دارد و خواندن اشعار متفاوت با شعرهای شخصی یا اعتراضی، دنیای مرا وسعت می‌بخشد.

سوای اشعار موزون و مقلی شما، بقیه سروده‌های آؤدستان لپی‌زا موسیقی درونی‌گوش‌نوازی برخوردارند. آرام و زمزمه‌گر و نه تکان دهنده و هیجان‌انگیز. نظر شما درباره غزل‌هایی که به قصد دل بردن از عاشقان کلمات، ساخته شده‌اند و کلماتی هم‌واژ را ردیف در انتهای سطور چیده‌اند چیست؟

می‌خواهم بررسی‌م برای شما کدام بیشتر اهمیت دارد: کلمات یا فراتر از آن‌ها؟

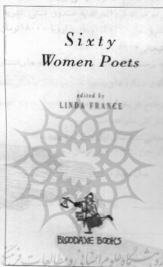
راستش چون بیشترین سروده‌های آخرین مجموعه شعر من «مغاکه را غزل و غزل‌واره تشکیل می‌دهد، بهتر است از آن نوع شعر طرفداری کنم اما واقعیت این است که آن‌چه برایم اهمیت دارد خوب یا بد بودن شعر است نه کهنه یا نو بودن آن. در عین حال برای موسیقی کلام بسیار ارزش قائم. موسیقی شعر فقط برای دلنشین کردن لحن شعر نیست، برای پرورفتن جان کلام نیز هست.

آیا شما از تقدایی که بر آثارتان نوشته‌اند راضی هستید؟ و معتقد خوب از نظر شما چه کسی است؟

خوبش‌خانه در کل، تقدایی که بر دخترهای شعر من نوشته شده خوب بوده است و من همیشه از این که اشعارم با تأمل و تعمق مورد بازنگری واقع شوند خوشحال شده‌ام. گاه بعضی دوستان منتقد با برداشتهای نادرست به این نتیجه رسیده‌اند که من دارای خصوصیات مثبتی هستم و هیچ ربطی به ایرانی‌جات ندارم! با تأکید توضیح می‌دهم که من به ایرانی بودنم افتخار می‌کنم. غریب‌ها وقتی به کشور من نگاه می‌کنند زهای چادری می‌بینند یا چهره‌های عبوس و صداهایی خشن که کلماتی

غریب‌ها
وقتی به کشور
من نگاه می‌کنند ده‌ای
زن سپیدپوش می‌بینند یا چهره‌های
عبوس و صداهایی خشن که کلماتی ناخوش
و فریاد می‌کنند اما به چشم من هر چه رنگ است
خوش‌رنگ است و منظره آسمانی آبی و گودهای پر فرور
است و صدایی نیست جز نغمه سهار!

آن‌ها وطن مرا با چشم تو
می‌بینند و من با
چشم دل.



توقع من از شعر این است که خود را آشکار کند
می‌خواهم شعر، خودش را از تاریکی،
از شب از سایه‌ای که من بر آن
الکته‌م بیرون بکشد و
ایده آلم این است که
این حالت رسیدن
به روشایی
به خواننده
هردست
بهد.

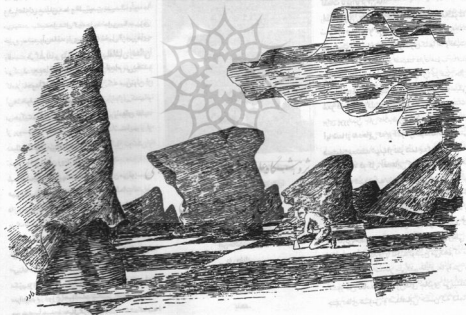
برگرفته از مصاحبه‌های انجام شده با شاعر
توسط:

1. Wolf Magazine سردبیر نشریه ادبی و نقد
2. Lilla Vianu استند و مدرّس دانشگاه در رشته ادبیات
3. Jean Sprackland مدیر اجرایی کارگاه شعر
4. Chiovita Eleonora مترجم ایتالیایی آنتار می می

□

توقع شما از شعر چیست؟
توقع من از شعر این است که خود را آشکار کند.
می‌خواهم شعر، خودش را از تاریکی، از شب، از
سایه‌ای که من بر آن افکندم بیرون بکشد. و
ایده‌الم این است که این حالت رسیدن به روشنایی
به خواننده هم دست بدهد. در واقع، من چیزی
نمی‌خواهم جز اثبات این نکته که کشف و شهود، ولو
زودگذر، امکان‌پذیر است و البته به شرط عشق.

نامفهوم را فریاد می‌کنند اما به چشم من هر چه
رنگ است خوش‌رنگ است و منظره آسمانی آبی و
کوه‌هایی بز غرور است و صدایی نیست جز نغمه
سه‌تارا آن‌ها وطن مرا با چشم شرم می‌بیند و من با
چشم دل
آرزو دارم که اشعار من به گوش خواننده ایرانی
برسد و من نیم‌شهرتی را که این جا دارم در مملکت
خودم داشته باشم.



طرح: داود شهیدی